

یلدا:

چشن و لادت خورشید

دکتر سعید خیرخواه

دانشگاه آزاد کاشان

یادداشت سردبیر

سال گذشته در دی ۱۳۸۳، مقاله‌یی

درباره‌ی شب یلدا به خوانندگان تقدیم داشتیم؛ امسال شورای سردبیری، از میان مقالات و آثار رسیده در این باب، دو مقاله و یک شعر را برگزیده است.

□ الف - مقدمه

آیین‌ها و باورهای اجتماعی بسیار ریشه‌دارتر و کهن‌تر از آن است که ما می‌پنداریم. این باورها هم‌زاد و همراه انسان بوده‌اند و به‌نظر می‌رسد تا زمانی که آدمیان بر این کره‌ی خاکی زندگی کنند به صورت آگاه یا ناخودآگاه همراه آنان خواهد بود. بسیاری از آیین‌های باستانی پس از تغییر و تحولات سیاسی یا دینی در جامعه با رنگ و آبی تازه در آیین جدید به حیات خود ادامه داده‌اند. چنان که پیشینه‌ی اعمال دینی و مراسم مذهبی امروز به‌نوعی خویشاوندی ناگسستنی با آن باورها و رسوم دارند، در حالی که مومنان و باورمندان آیین تازه هیچ خبری از آن‌ها ندارند. نوع عبادت‌ها، دعاها، شکل و شمایل عبادت‌گاه‌ها، حتا مناسک اجتماعی و سیاسی، مدیون و وابسته‌ی آیین‌های قدیمی می‌باشند، بدون آن که پیروان آیین و مراسم امروزی احساس خویشاوندی با آن‌ها داشته باشند. به سادگی می‌توان ثابت کرد که بیشتر عبادت‌گاه‌ها و امام‌زاده‌های بی‌شمار در هر کوچه و پس‌کوچه، هر شهر و دیار و دهکده‌یی زمانی نه چندان دور، جایگاهی مقدس و عزیز برای آیین‌های منسوخ و فراموش شده بوده‌اند و آدمیان به‌لحاظ فطرت تقدس‌پذیری خویش و عزت و احترامی که برای این مکان‌های مقدس قائل بوده‌اند، هرگز نمی‌توانسته‌اند آن‌ها را از یاد ببرند یا ویران سازند. بدین سبب با پذیرش آگاهانه یا ناآگاهانه‌ی ادیان و آیین‌های تازه، تا سر حد امکان مراسم و مناسک این آیین را با موازین پیشین تطبیق و تطابق داده‌اند و براساس قانون تلفیق فرهنگ‌ها، مسلماً با شیوه‌یی تازه به امضا یا وضع آیین‌های تازه‌یی دست زده‌اند. از این رو برای یک محقق پژوهشگر و حساس در همه‌ی آیین‌ها، مراسم، بناها، عبادت‌ها و عبادت‌گاه‌ها رگه‌های روشن و ریشه‌دار وجود دارند که می‌تواند با تمسک به این سرنخ‌ها به جایگاه اصلی و باستانی مراسم،

آداب و رسوم و یا شکل بناها

برسد. به هر جهت آداب و رسوم و باورها و بناهای گونه‌گون که با آیین جدید همراه و هماهنگ و در پناه آیین نو ماندگار شده‌اند، چندان شگفت‌آور نیست. اما پرسش اصلی و شگفتی در این است که چرا بعضی از آداب و رسوم یا بناهایی که هیچ آمیزه یا معجونی از آیین‌های جدید هم ندارند، همواره به‌صورت همگانی مورد قبول و اقبال مردم بوده است و با گذشت سالیان متوالی و قرون متمادی هرگز گرد و خاک فراموشی و کهنگی بر آن‌ها ننشسته است و حتا قوی‌ترین آیین‌های آسمانی و وحیانی یا بلاهای خانمان سوز و بنیان‌کن نتوانسته‌اند هیچ تزلزلی در بن و بنای آن‌ها بیفکنند. تا جایی که با گذشت روزگار بر استواری، ارزش و احترام آن‌ها نیز افزوده شده است.

به سادگی می‌توان بسیاری از این مراسم کهن و ریشه‌دار و بناهای نامدار و دیرینه‌سال را در جهان مثال آورد که یک‌ه و تنها و بدون تکیه بر پشت‌بندهای آیین‌های تازه سرپا ایستاده‌اند و هر روز با کشف شگردهایی تازه بر اعجاب جهانیان می‌افزایند.

در ایران، این سرزمین پُرنام و نشان و دیرینه‌سال، بسیاری از این بناها، مانند زیگورات، چغازنبیل، سیلک کاشان، ارگ بم، بیستون، نقش رستم، آرامگاه کوروش کبیر و بسیاری جاهای دیگر را داریم که علی‌رغم بلاهای بنیان‌کن و ویران‌ساز فکری و طبیعی هم‌چنان پابرجا و استوار، چشم در چشم دوست و دشمن انداخته‌اند و حتا گاه و بی‌گاه تلاش و کوشش بیهوده‌ی برخی تنگ‌چشمان و یا جماعتی حسود یا جاهل را به باد تمسخر می‌گیرند و بزرگوارانه خطای آنان را به بزرگی خویش می‌بخشایند.

بسیار شگفت‌انگیز است که در لرزش‌های بی‌محابای زمین و غول بنیان‌کن سیل و زلزله این بناهای حتا خاکی و سست خم به ابرو نیآورده‌اند و اگر هم ظاهراً ویران شده‌اند، خاک و خاشاک و آثار برجای مانده‌ی آن‌ها چون ایوان مداین، سجده‌گاه صدها و هزاران پژوهشگر و مشتاق باستان‌شناسی قرار گرفته‌است، و یا آه و نفرین آن‌ها آتش در جان دشمنان‌شان انداخته است که تا عمق جان و وجودشان را سوزانده و به خاکستر سیاه نشانده است.^۱ وقتی انسان آن قصیده‌ی مشهور عرب یعنی «صورت الانطاکیه»^۲ را می‌خواند و

یا اشک عبرت خاقانی آن امیر کلام و شاعر مغرور را عاجزانه بر ویرانه‌های مداین مشاهده می‌کند و یا عجز و افلاک بزرگ‌ترین قهار و جبار تاریخ معاصر یعنی صدام حسین را در برابر عظمت این بنا می‌بیند، ناخودآگاه به این فکر فرو می‌رود که فرهنگ‌ها و ملت‌هایی چون ایران فقط و فقط به دماوند باشکوه، ریشه‌دار و دیوافکن تکیه ندارند، بلکه هر نماد و نمایی از این فرهنگ دیرینه‌سال خود دماوندی‌ست استوار با ریشه‌های باشکوه، ماندگار و حکایت‌هایی بی‌شمار از جدال اهورا و اهریمن، فریدون و ضحاک که بنا به جبر ماندگاری نور، همیشه و همواره سرافراز و پابرجای مانده‌اند و سیم‌رغ‌وار در حساس‌ترین لحظات مرگ‌آفرین و پُرخطر، دست‌نوازش و پرورش خویش را بر خستگان دل‌سوخته و شیفتگان پریشیده و خراشیده‌ی روزگار کشیده‌اند و با شرر جانگزی خویش بنیان و بنیاد چهل و ستم را به باد داده‌اند.

در این مقال بر آن نیستیم که چون حسودان و عاجزان روزگار رجز ناتوانی برخوانیم، یا بر آن باشیم عجز و ذلت حال خویش را با مقال پوچ، سامانی بخشیم. سخن به‌جذتر از آن است که گمان می‌رود. اصولاً ملت‌های ریشه‌دار و صاحب فکر و فرهنگ در تمام جهان این‌گونه بوده‌اند و دیر یا زود به مکان مستحق خویش رسیده‌اند. ژاپن، چین، آلمان، هند و بسیاری از کشورهای ریز و درشت جغرافیای جهان، همین حال و احوال ما را داشته‌اند. به عقل هیچ‌کس نمی‌رسید که آن غول بی‌شاخ و دم سوسالیست جهان، یعنی اتحاد جماهیر شوروی با آن امکانات بی‌نظیر مادی و عده و عده‌ی نظامی، آن‌چنان دلیلاً در برابر فرهنگ ریشه‌دار ایرانی و بومی ملت‌های تشکیل دهنده‌ی خود عقب‌نشینی کند یا برعکس، آلمان، آن کشور آسیب‌دیده و ویران‌شده‌ی جنگ جهانی دوم، دوباره نفرت و شکست خویش را فروریزد و اکنون بر پهنه‌ی گیتی این چنین تأثیرگذار و ماندگار گردد. به‌نظر نگارنده، همه‌ی این تحولات غیرمنتظره حاصل پویایی فرهنگ درونی جوامع است، فرهنگی ریشه‌دار و کهن که سرانجام دیر یا زود براساس نگاه‌های باورمدارانه‌ی ناخودآگاه در ضمیر خویش به هویت اصلی‌اش می‌رسد و به آن چه معیار و مدار حق اوست، نایل می‌گردد.

مثال دیگر آیین الهی و مقدس اسلام است که در جایی از کره‌ی خاکی طلوع کرد که هیچ بنیاد فرهنگی و سامانه‌ی ریشه‌دار اجتماعی نداشت. این آیین الهی و مقدس هم زمانی توانست به لحاظ فرهنگی و مادی ریشه‌دار و گسترده گردد که با فرهنگ و تمدن‌های بزرگ جهان به تعامل و تبادل منطقی دست زد. فرهنگ‌هایی ریشه‌دار چون چین، هند، یونان و ایران باستان، آن آیین الهی را چون مادری مهربان در آغوش پرورش خویش گرفتند تا جایی که با سرعت برق‌آسا نیمی از جهان متمدن گذشته و حال را در سیطره‌ی خویش گرفت. به گفته‌ی مرحوم اقبال لاهوری در کتاب **تاریخ فلسفه**، دو حادثه‌ی مهم سرنوشت تمدن جهانی را کاملاً تغییر داد: یکی فتح یونان به‌دست رومیان و دیگر فتح ایران توسط اعراب مسلمان و این دو حادثه منشأ پیدایی دو تمدن بزرگ در دو سوی جهان شد.^۳ هاضمه‌ی تاریخی تمدن‌های ریشه‌دار جهان و فرهنگ‌های تأثیرگذار بسیار قوی و پرحوصله است و توان این را دارند که غذاهای ثقیل فرهنگی و دیرهضم را در خود حل و هضم نمایند؛ هر چند به سنگینی و سختی شورش و یورش مغولان

باشد. هرگز نمی‌توان به این سادگی باور کرد که احفاد چنگیزخان مغول پس از یکی دو قرن این‌گونه منابع و پیرو آیین و دین ایرانی و اسلامی گردند که بسیاری از بناهای ماندگار و تاریخی ما حاصل تأثیر آنان بوده باشد و به‌عنوان مثال مسجد گوهرشاد خراسان به‌دست نواده‌ی مغولان یا تیموریان بنا شده یا امروزه، ما پیشینه‌ی بناهای فرهنگی خویش را با عنوان معماری تیموری بشناسیم. باری هدف نگارنده از این مقدمه آن است که نشان دهم به این سادگی نمی‌توان به آیین‌های ماندگار ایرانی و اسلامی نظر انداخت. آداب و رسوم و بناهایی که این‌گونه توانسته‌اند بدون محافظ و طرفدار و بدون هیچ حمایت مالی یا انسانی، این‌گونه سرپا و ماندگار بمانند، مسلماً حکمتی حکیمانه یا دستی الهی و غیبی پشت سر آن‌هاست که هر چند درهای بسیاری را بر روی آن‌ها بسته باشند و با تیشه‌های خشم بر سر آن‌ها کوبیده، باز هم با خنده‌ی پرمعنا به همگان اعلام هویت می‌کنند و با صدایی مهربانانه و رسا می‌گویند:

هان ای دل عبرت‌بین از دیده عبر کن هان

ایوان مداین را آیین‌های عبرت دان

دندانه‌ی هر قصری پندی دهدت نونو

پند سر دندانه بشنو ز بن دندان

ب- آیین یلدا

به هر جهت بحث اصلی ما آیین و آداب یلداست. آیینی ریشه‌دار و ایرانی مانند سایر آیین‌های این مرز و بوم که می‌توان پس از آیین فراگیر نوروز، آن را فراگیرترین آیین و رسوم ایرانی دانست که اتفاقاً به‌لحاظ بافت و ویژگی خاص خویش با آداب و رسوم و باورهای اسلامی در هم نیامیخته است و روایاتی متقن در کتاب‌های روایی یا حدیث نداریم که بحثی از وجود آن یا مناسبت داشتن با ویژگی‌های دینی یا اسلامی داشته باشند.^۴

براساس نظر محققان، باستان‌شناسان، دانشوران اسطوره‌شناس^۵، آیین یلدا بخشی از اسطوره‌ی زایش خورشید است که بسیاری از مراسم و آیین‌های دیگر ما را نیز تحت‌الشعاع خویش دارد؛ چنان‌که اگر آیین یلدا را جشن تولد خورشید بدانیم و براساس گاه‌شماری ایرانی یا نجومی پی‌گیر آن باشیم، شب چله یا شب اول زمستان درازترین و طولانی‌ترین شب سال است، یعنی خورشید هم کم‌ترین حضور خود را در پهنه‌ی زمین به ویژه در فلات ایران دارد و بر این اساس، ایرانیان به این اسطوره وفادار مانده‌اند. در چنین حال و احوالی که سرما هم زیاد است، باید الهه‌ی گرمی و نور یعنی خورشید یا مهر دوباره متولد شود تا جهان پرنورتر و گرم‌تر گردد. بدین لحاظ در چنین شبی تا نزدیک‌های صبح گرد هم می‌آمدند و برای نوزاد تازه‌بالیده یعنی خورشید دعا کرده و شادمانی خویش را با خوردن آجیل‌های مختلف اعلام می‌داشته‌اند. نیز بر این باور بودند که اگر در چنین شبی بخوابند، دشمنان مهر یا خورشید، او را خواهند ربود یا آسیبی به او خواهند رسانید. بنابراین برای محافظت از خورشید، شب را پاس می‌داشته‌اند. پیش از این محققانی نامدار مانند دکتر سیروس شمیسا هم مفصلاً بدان پرداخته‌اند و بسیاری از زوایا و ویژگی‌های شب چله یا شب یلدا را تفسیر و بررسی کرده که از جمله تطبیق شب یلدا با میلاد مسیح (ع) و خوردن هندوانه و مرکبات یا انار که به‌نوعی نمادین یادآور گردی خورشید و یا سرخی

کم‌سوی آن در آغاز زمستان است.^۶

به جمشید بر گوهر افشانند مر آن روز را روز نو خوانند^۸
۵- شیر و خورشید

شیر و خورشید که در نگاره‌ها و تصاویر به صورت شیری خشمگین، شمشیر به دست می‌باشد و خورشیدی از کمر او طلوع می‌کند. این نماد و نشان ملی ایرانیان باستان بود که ظاهراً بر روی درفش کاویانی، کاوه‌ی آهنگر نقش بسته بود. و شرح آن این است که در مرداد ماه که معادل برج اسد (=شیر) می‌باشد، خورشید بیش‌ترین گرما و نور را دارد و اصطلاحاً خانه‌ی شرف خورشید برج اسد می‌باشد و در این جاست که خورشید به نقطه‌ی اوج نور و گرما رسیده و پس از آن به مرحله‌ی زوال و کاهش خواهد رسید. بنابراین پس از آن وارد برج خوشه (= سنبله یا شهریور) خواهد شد که زمان باروری ست و سپس در برج میزان به اعتدال خریفی (= پاییزی) رسیده و بدین ترتیب دوره‌ی کمال خورشید کامل می‌گردد و دوباره پس از مرگ و وپال در پایان برج قوس و آستانه‌ی جدی (= دی‌ماه) متولد شده و این کار بنا بر باور ایرانیان همه ساله تکرار می‌گردد.

این ویژگی تولد دوباره را می‌توان با حدیثی که از حضرت عیسی (ع) نقل شده است، مطابقت داد: «لن یلج ملکوت السما من لم یولد مرتین»^۹ و شاید از این جاست که در زمان هخامنشیان مردگان خود را به حالت جنینی یعنی دست‌ها و پاها در بغل به خاک می‌سپردند!

د- یلدا

آیین ایرانی «یلدا» به صورتی ناخودآگاه در رگ و ریشه‌ی فکر ایرانیان، حضور دارد و حتا امروزه که شهرها با زندگی کشاورزی هم سر و کار ندارند، آن را کامل برگزار می‌کنند. مراسم یلدا با اندکی فاصله به صورت عید کریسمس در بسیاری از کشورهای جهان به‌عنوان تولد حضرت عیسی (ع) برگزار می‌گردد. و برخلاف این نظر که بعضی می‌پندارند آیین یلدا تحت‌تأثیر آیین مسیحیت در ایران پایدار گشته است، باید گفت که در زمان اشکانیان با تولد میترا (= مهر) و بسط و گسترش آیین مهری و پس از آن به دلیل بی‌مهری زرتشتیان به این آیین راهی اروپا شد و در حدود قرن چهارم مسیحی بر آیین تازه‌ی مسیحیان بسیار تأثیر نهاد تا جایی که اکنون هم تولد مهر (= یلدا) و هم بسیاری دیگر از مراسم آنان با میترائیسم یا آیین مهر ایرانی مطابقت دارد. چنان‌که روز تعطیل مسیحیان یعنی یک‌شنبه معادل روز خورشید (= Sunday) می‌باشد و یا آن‌که نقش‌های قالی‌های ایرانی به شکل صلیب می‌باشد که همان گردونه‌ی میترا است. هم‌چنین در ادبیات فارسی هم بسیاری از باورهای مهری با باورهای مسیحی برابر انگاشته شده و شاعران بزرگ مثل خاقانی بدان اشاره کرده‌اند:

ج- تناسب با آیین‌های دیگر

به هر جهت با مبنا قراردادن این شب برای ولادت خورشید می‌توانیم تناسب بعضی دیگر از آیین‌ها و مراسم ایرانی را توجیه نموده یا توضیح دهیم. چنان‌که از صبح روز اول زمستان خورشید در آسمان نورانی‌تر شده و روزها به تدریج بلندتر می‌گردند. اکنون به بعضی از مراسم باستانی و تاریخی که در پیوند با خورشید یا یلداست اشاره می‌شود:

۱- آیین چله‌نشینی

چله‌نشینی صوفیانه می‌تواند ریشه در همین شب چله داشته باشد، چنان‌که چله‌ی کوچک و بزرگ دقیقاً در چهل روز یعنی از اول زمستان (= ۷ دی ماه) تا دهم بهمن ماه و دوباره از دهم بهمن ماه تا نزدیک اواخر زمستان که با احتساب تاریخ جلالی و خمسه‌ی مسترکه آن هم چهل روز می‌شود.

۲- جشن سده

جشن سده، پنجاه روز مانده به نوروز برگزار می‌شد و این هم می‌تواند به‌عنوان جشن چهل روزگی خورشید در نظر آید و هم تطبیق و تطابقی با آیین پنجاه‌ی مسیحیان داشته باشد که به هر جهت بسیاری از آیین‌های مربوط به میترا یا مهر با رسوم مسیحیت مطابق است.

۳- چهارشنبه‌سوری

مراسمی که شب آخرین چهارشنبه‌ی سال برگزار می‌شود و به‌نوعی بلاگردانی و دفع دشمنان خورشید می‌باشد و یا آن‌که نوعی تسریع در گرم‌تر شدن خورشید به صورت نمادین، است. این آیین را می‌توان با باور دیگر ایرانیان که بیماری‌های خاصی مانند صرع یا غش در چهارشنبه‌ها پدید می‌آید، متناسب دانست. هنوز هم در ضرب‌المثل‌های ایرانی داریم که می‌گویند: «خیلی جنسش خوب است، تازه شب چهارشنبه غش هم می‌کند». نظامی گنجوی در لیلی و مجنون گوید:
در منکر صنعتش بهی نیست کالا شب چهارشنبه‌ی نیست

۴- جشن بزرگ نوروز

نوروز در واقع جشن تاج‌گذاری خورشید یا جمشید است که به‌صورتی گسترده به‌عنوان آغاز فصل گرما یا تابستان قدیم^۷ برگزار می‌شد، چنان‌که فردوسی فرماید:
چو خورشید تابان میان هوا نشست بر او شاه فرمان‌روا

گازری از رنگرزی دور نیست

کلبه‌ی خورشید و مسیحا یکی است و یا شواهد بسیاری دیگر که در قصیده‌ی ترساییه‌ی خاقانی بدان اشاره شده است.^{۱۰}

خورشید یا مهر در رأس خدایان باستانی قرار داشت و در تصور مردم، فرمانروا و مهتر آسمان و زمین بود و حیات را با نور خود در زمین ساری و جاری می‌کرد.

این باورها و نظایر آن در غرب و روم با شدت و نیروی بیش‌تری گسترش یافت، چنان‌که بیش‌تر آداب و رسوم مربوط به میترائیسم اکنون مطابق با آیین کریسمس برگزار می‌شود.

بنابر استناد بعضی از نقش‌های آیین میترائیسم، میترا (= مهر) از کاج زاده می‌شود. درخت کاج یا سرو درختی است که ویژه‌ی خورشید می‌باشند. بدین لحاظ در آیین‌های میترائیسم و

کریسمس مسیحیان، چراغانی کردن درخت کاج اهمیتی به‌سزا دارد.

در سیاست امپراتوری روم ممتازترین جایگاه خدایگاه به خورشید عالی‌جناب تفویض می‌شد

که امپراتور، نماینده و تجسم او محسوب می‌گشت و به لحاظ شکست‌ناپذیری

خورشید امپراتور هم شکست‌ناپذیر تلقی می‌شد و این‌گونه بود که آیین

میترائیسم (= مهر) در سده‌ی چهارم مسیحی به‌عنوان

امپراتوری قدرتمند مغرب‌زمین توانست مدتی زیاد با تکیه بر

آیین مسیحیت و با باورهای میترائیسم ایرانی، نیمی از جهان

را زیر سلطه‌ی خویش داشته باشد و بعید نیست زمینه‌ی

جنگ‌های ایران و روم در زمان ساسانیان هم تضاد آیین زرتشتی

و آیین مهری بوده باشد. چنان‌که دکتر سیروس شمیسا در کتاب

طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار اشاره کرده‌اند، تضاد رستم و

اسفندیار می‌تواند برابری و تقابل آیین مهری به نمایندگی رستم و آیین زرتشتی به

نمایندگی اسفندیار باشد. از آن‌جا که در آیین زرتشتی اهورا مزدا جای مهر یا میترا را می‌گیرد، در متون اوستایی و منابع پهلوی میترا

ایزدی است که با حادثه‌ی رستاخیز و مساله‌ی سنجش اعمال در روز بازپسین و داوری در کار مردگان و ارواح دخالت دارد و در متونی

مثل **ارداویراف نامه** و **بهمن‌شیت**، چنین مباحثی بیان شده است. نیز در اوستا، میترا و خورشید بسیار به هم نزدیک‌اند و

خورشید از ایزدان یاور مهر می‌باشد. ۱۱ بدین ترتیب به این باور می‌رسیم که آیین‌ها و مراسم باستانی به‌نوعی ناخودآگاه در رگ و

ریشه‌ی فکر مردم جاری است. به‌گونه‌ی که اگر بتوانند آن‌ها را با آیین‌های دینی مرسوم تطبیق دهند، آن را حفظ خواهند کرد و گرنه

باز هم به نوعی مستقل می‌توانند پابرجا بمانند.

هر چند این آیین و مراسم در روزگاران باستان مطابق با زندگی فلاحتی و کشاورزی بوده است و حاصل آن تأثیری در زندگی شهرنشینان هم نداشته باشد، اما اسطوره فقط به ابعاد ظاهری و مادی مرتبط نیست، بلکه به‌صورت ناخودآگاه، فراگیر شده و حتا زمانی هسته‌ی مرکزی و هدفش را نیز فراموش می‌کند. آن‌چه هست حیات اسطوره است که چون ازدهای هفت‌سر، هر سرش را که بکوبی یا برکنی، باز با سری دیگر سر برخواهد آورد.

پری رو تاب مستوری ندارد در ار بندگی به رو از روزن آید

پی‌نوشت‌ها

۱- اشاره به تصمیم صدام حسین مبنی بر ویران ساختن

ایوان مداین دارد که سرانجام با پایمردی سازمان یونسکو غائله ختم به خیر شد.

۲- صورۃ‌الانطاکیه نام قصیده‌ی ست به شعر عربی، اثر ابوعباده‌ی بحرّی مشهور به سینه‌ی بحرّی.

۳- **سیر فلسفه در ایران**، اقبال لاهوری، ترجمه‌ی دکتر امیرحسین آریانپور، موسسه‌ی انتشارات منطقه‌ی، تهران.

۴- در حالی که هم آیین نوروز و هم جشن مهرگان و هم چهارشنبه‌سوری و بعضی دیگر از آیین‌های ایرانی به‌نوعی با مراسم دینی مطابقت داده شده‌اند. مثلاً نوروز را با عیدغدیرخم و یا چهارشنبه‌سوری را با قیام مختار ثقفی برای خون‌خواهی امام حسین (ع) مطابق دانسته‌اند.

۵- در آثار استادانی مثل مهرداد بهار، هاشم رضی، سیروس شمیسا، ضیاءالدین سجادی و...

۶- دکتر سیروس شمیسا در کتاب **طرح اصلی رستم و اسفندیار** و مقاله‌ی شب چله در **کیهان فرهنگی** سال ۶۸، شماره‌ی ۶

۷- قدما سال را به دو فصل تابستان و زمستان تقسیم می‌کردند که آغاز تابستان فروردین و آغاز زمستان مهرماه بود و برای هر کدام جشنی می‌گرفتند.

۸- **شاهنامه**، چاپ مسکو، جلد ۱، ص ۴۲.

۹- به پادشاهی آسمان‌ها نخواهد رسید کسی که دوباره متولد نشود.

۱۰- رجوع کنید به ولادیمیر مینورسکی در شرح **قصیده‌ی ترساییه** با ترجمه‌ی عبدالحسین زرین‌کوب.

۱۱- **آیین میترائیسم**، هاشم رضی، ص ۲۷۸.

منابع

۱- **دیوان خاقانی** به تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی.

۲- **شاهنامه‌ی فردوسی**، چاپ مسکو.

۳- **فرهنگ لغت** دهخدا.

۴- **برهان قاطع**.

۵- **از اسطوره تا تاریخ**، دکتر مهرداد بهار.

۶- **آیین میترائیسم**، هاشم رضی.

۷- **طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار**، دکتر سیروس شمیسا.

۸- **تاریخ فلسفه در ایران**، علامه اقبال لاهوری، ترجمه‌ی دکتر امیرحسین آریان‌پور.

۹- **مثنوی لیلی و مجنون نظامی**، تصحیح دکتر بهروز ثروتیان.

